در تاريخ ۲۱ مهر ۱۳۸۴
ادله نفی حکم حرجی

جلسه 6

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روايت عبدالاعلي

سند روايت را بررسي كرديم و گفتيم كه روايت معتبر است. مرحوم كشّي روايتي را درمورد عبدالاعلي نقل مي‌كند بدين مضمون: «**قال: قلت لابي‌عبدالله(عليه السلام): إنّ الناس يعيبون عليّ بالكلام وأنا أكلم الناس** ــ به حضرت عرض مي كند: مردم از من نسبت به كلام عيب جويي مي كنند؛ ظاهر اين است كه مقصود علم كلام است؛ سپس حضرت در مدح عبدالاعلي فرمودند: ــ **أمّا مثلك من يقع ثم يطير فنعم** ــ مثل تو كسي است كه مي افتد، بعد پرواز مي كند، **فنعم**، عيبي ندارد راجع به موضوع كلام بحث كني؛ يعني قدرت علميات خوب است و اگر اشكالي به تو وارد شود، بلافاصله مي تواني جواب دهي. ــ **وأما من يقع ثم لايطير فلا** ــ اگر به كسي اشكال وارد شود و در جواب اشكال بماند، حق ندارد در علم كلام وارد شود.

اين روايت دلالت بر مدح عبدالاعلي دارد؛ منتهي قابليت استدلال ندارد؛ چرا كه در سندش عبدالاعلي قرار گرفته است. به هر حال، قرائني وجود دارد كه عبدالاعلي همان أعين اجلي است كه به توثيقش تصريح شده؛ لذا روايت به نظر ما معتبر است». اما مضمون روايت: «**قلت لابي‌عبدالله(عليه السلام) أُثرت فانقطع ظفري** ــ زمين مي خورم و ناخن انگشتم قطع مي شود، ــ **فجعلت علي اصبعي مرارة** ــ مراره و پارچه‌اي را روي انگشتم قرار مي‌دهم ــ **فكيف أصنع بالوضوء** ــ هنگامي كه مي‌خواهم وضو بگيرم، چه كار كنم؟ ــ **قال:** ــ امام(عليه السلام) فرمود: ــ **يعرف هذا واشباهه من كتاب الله** «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ ــ خداوند فرموده است كه در دين حرج وجود ندارد ــ **امسح عليه** ــ بر مراره مسح كن».

نكات روايت

از اين روايت چند نكته استفاده مي شود؛ **اولين نكته** اين است كه به روشني از اين روايت استفاده مي شود كه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» عنوان تعليل دارد؛ براي اينكه حضرت مي فرمايد **يعرف هذا واشباهه**، در هر موردي كه گرفتار حرج شدي، «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». بنابراين، اين روايت يک ظهور خيلي روشن و بلكه بالاتر از ظهور، تصريح در تعليل است. **نكته دوم** آن كه حكمي برداشته شده «**وجوب المسح علي البشره**» است؛ زماني كه انگشت و ناخن پاي انسان مشكلي ندارد، بايد بر روي «بشره» مسح كند؛ امام مي فرمايند: حال كه زمين خورده و ناخن انگشتش كنده شده، «وجوب المسح علي البشره» برداشته مي شود؛ پس، «**امسح علي المرارة**»، روي جبيره مسح كن.

دو اشكال مهم در روايت

غير از مسأله سند كه بحثش را عرض كرديم، دو اشكال در كلمات فقها ذكر شده است. **اشكال اول** اين است كه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» حكم حرجي را برمي‌دارد؛ يعني اگر يک حكم ثابت در شريعت عنوان حرجي پيدا كرد، «ما جعل...» آن حكم را نفي مي كند. حال، امام در روايت مي فرمايد: «**يعرف هذا واشباهه**»؛ «يعرف» يعني نياز به بيان من ندارد، خود شما نيزاگر به آيه شريفه مراجعه مي كرديد، مي‌توانستيد تكليفتان را بفهميد. در حالي كه آيه شريفه در اينجا مي‌گويد حال كه ناخن تو كنده شده، **وجوب المسح علي الاصبع** برداشته مي شود؛ اما از كجاي آيه شريفه مسح بر مراره را استفاده مي كنيم؟

پاسخ مرحوم شيخ انصاري از اشكال اول

شيخ انصاري(اعلي الله مقامه الشريف) در كتاب «رسائل» بحث حجيت ظاهر قرآن، اين‌گونه جواب داده‌اند: «وجوب المسح» كه از واجبات وضو است، به دو حكم انحلال پيدا مي كند؛ **يكي** «امرار اليد بالرجل» و **دوم** «امرار اليد علي البشره». يعني هنگامي كه شارع فرموده است: «**وامسحوا برؤسكم وارجلكم**»، مسح بر رجل به دو حكم انحلال پيدا مي كند يكي آن كه بايد دست را روي پا بكشي؛ و ديگرآن‌كه كشيدن دست بايد بر بشره باشد. «قاعده لاحرج» قسمت دوم كه «امرار اليد علي البشرة» را بر مي‌دارد؛ اما حكم اول كه «امرار اليد علي الرجل» است، به قوت خودش باقي مي‌ماند.

جواب از پاسخ شيخ انصاري

از فرمايش مرحوم شيخ دو جواب داده شده است.

جواب اول اين است كه اين كلام بر خلاف ظاهر است؛ اگر ما باشيم و وجوب المسح علي الرجل، اينجا انحلال به دو حكم نيست؛ ظاهر آيه هم همين طور است. در «غَسل» نيز همين را مي‌گوييم، «غَسلتان مسحتان»، در شستن صورت نمي گوييم كه يكي امرار اليد علي الوجه است و ديگري نيز مثلاً رساندن آب به وجه است. چطور در غَسل وجه و يد انحلال دو حكم نداريم، اينجا نيز همين‌طور است. به نظر مي‌رسد كه اين جواب، درست است و با همين جواب مي‌شود كلام مرحوم شيخ را پاسخ داد.

جواب دوم: گفته‌اند اين دو حكم عنوان مقدمه و ذي المقدمه دارد؛ يعني «امرار اليد علي الرجل» مقدمه «امرار اليد علي البشره» است. اگر وجوب ذي المقدمه از بين رفت، وجوب مقدمه نيزاز بين مي رود. به عبارت ديگر، قائل ميگويد كه شما مي گوييد «امرار اليد علي بشره» با قاعده لاحرج برداشته مي شود؛ اين درست اما اگر ذي المقدمه از بين رفت، مقدمه هم از بين مي رود.

به نظر مي‌رسد اين اشكال بر مرحوم شيخ وارد نيست؛ يعني معناي انحلال اين نيست كه يكي مقدمه باشد و ديگري ذي‌المقدمه؛ اولاً بحث ذي‌المقدمه و مقدمه در جايي است كه خود ذي المقدمه يک وجوب نفسي داشته باشد، در اين صورت بحث مي كنيم كه اگراين ذي‌المقدمه، مقدمه اي داشت، آيا وجوب دارد يا نه؟ اما در اينجا وجوب المسح علي الرجل يكي از اجزاي وضو است؛ يک واجب ضمني و غيري است و خودش عنوان وجوب نفسي ندارد. مشهور اصوليين قائلند كه وجوب اجزاي مركب غيري است و وجوب نفسي ندارد؛ البته بعضي از اصوليين قائلند كه وجوب نفسي ضمني دارد. لذا،اگرواجب غيري شد،معنا ندارد بحث مقدمه و ذي‌المقدمه را مطرح كنيم.

ثانياً، هنگامي كه لسان ادله و فتاوا را ملاحظه مي كنيم، استفاده مي كنيم كه در نظر شارع، امرار اليد موضوعيت دارد. به عبارت ديگر، از مجموع ادله و فتاوا استفاده مي شود كه بين حقيقت غَسل و مسح فرق است و اينها دو ماهيت جداي از يكديگرند؛ در غَسل بايد به صورت آب برسد؛ لذا، مي توانيد زير شير بگيريد و ارتماسي انجام دهيد، يا با وسيله اي آب بريزيد؛ «امرار اليد علي الوجه» لازم نيست. اما در حقيقت مسح، ايصال الرطوبه علي البشره موضوعيت ندارد؛ بلكه «امرار اليد علي البشره» براي شارع موضوعيت دارد؛ مي خواهد رطوبت به بشره برسد يا نرسد.

بنابراين، بين حقيقت مسح با حقيقت غسل فرق اساسي وجود دارد. نتيجه مي گيريم نمي توانيم بگوييم «امرار اليد علي الرجل» مقدمه است، بلكه حقيقت مسح را «امرار اليد علي الرجل علي الاصبعه» تشكيل مي دهد؛ بنابراين، مسح بايد انجام شود. نتيجه آن كه دو اشكال به بيان مرحوم شيخ وارد كرديم؛ بيان مرحوم شيخ را بايد بگوييم كه خلاف ظاهر است. لذا، جواب شيخ از اصل اشكال، با اين بيان دفع مي شود.

پاسخ دوم اشكال اول

اين جواب دو بيان دارد. **بيان اول** اين است كه «**امسح عليه**» در روايت از قاعده لاحرج استفاده نمي شود؛ بلكه قاعده لاحرج فقط بر نفي وجوب مسح بر بشره دلالت دارد. «**امسح عليه**» به قاعده ميسور اشاره دارد؛ يعني امام(عليه السلام) به راوي مي فرمايند: وجوب المسح علي البشره را با لاحرج برمي‌داريم؛ اما چون قاعده ديگري به‌نام ميسور داريم،ــ مبني بر آن‌كه «**الميسور لايترک بالمعسور**»، **يا** «**ما لا يدرک كله لايترک كله**»، و يا پيامبر اكرم(صلوات الله عليه) مي‌فرمايند: «**اذا امرتكم بشيءٍ فأتوا مااستطعتم**»؛ اگر به شما امري كردم، آن مقداري كه قدرت داريد انجام دهيد؛ـ كه با آن قاعده مسح را درست مي كنيم.

اشكال اين بيان آن است كه قاعده ميسور در جايي است كه اگر امتثال جزء يا شرطي ممتنع شد، لازم است بقية الاجزاء آورده شود؛ به عنوان مثال قدرت ندارد سجده كند قاعده ميسور مي گويد با اشاره انجام دهد، با يک مقدار خم شدن انجام دهد. به عبارت ديگر، بحثي در اصول داريم كه عمدتاً در بحث مقدمه واجب مطرح مي شود؛ و آن اين است كه اگر شارع مركبي را واجب كرد، **اذا تعذّر أحد الاجزاء**، از نظر اصولي، وجوب متعلق به مركب نيز از بين مي رود؛ براي اينكه مطلوب شارع يا مولا مركب است و در صورت تعذر جزء، ديگر مركب محقق نمي شود؛ لذا، وجوب متعلق به مركب از بين مي رود. در مقابل، اگر بتوانيم قاعده ميسور را درست كنيم، قاعده ميسور مي گويد: اگر قدرت نداشتيد يک جزء مركبي را انجام دهيد، اما قدرت انجام بقيةالاجزاء را داشتيد، آنها را انجام دهيد.

اما سؤال اين است كه اينجا چه ارتباطي به قاعده ميسور دارد؟ اينجا مسح بر بشره مقدور نيست، پس بايد خود مسح برداشته بشود. قاعده ميسور نمي‌تواند مسح بر مراره را اثبات نمايد. قاعده ميسور فقط مي‌گويد اگر جزئي غير مقدور شد، بقية الاجزاء را انجام بدهيد؛ اما اينكه به جاي اين جزء، چه فعلي را انجام دهيد، قاعده ميسور اين را نمي‌گويد. به عبارت ديگر، هم لاحرج و هم قاعده ميسور، در اين كه نمي توانند چيزي را به عنوان بدل جايگزين و اثبات كنند، مشتركند.

بيان دوم اين است كه بگوييم قاعده لاحرج، دليل قاعده ميسور است؛ بگوييم همان‌طور كه در برخي از روايات گذشته، به صورت يک احتمال، از روايات استفاده مي كرديم كه قاعده لاحرج مي تواند دليل اصالة الطهاره باشد، اينجا نيز بگوييم قاعده لاحرج دليل براي قاعده ميسور باشد. اگر گفتيم كه قاعده ميسور مي تواند اثبات بدل كند، يعني مثلاً شارع از شما سجده خواسته است كه در سجده بايد **وضع الجبهة علي الارض** باشد؛ حال كه قدرت وضع الجبهه را نداريد، ولي مي‌توانيد تا دو سانتيمتر به زمين بياوريد، اين مي شود بدل. اگر بگوييم قاعده ميسور مي تواند اين را بيان كند كه به نظر ما بعيد و مشكل است؛ اما اگر كسي گفت: قاعده ميسور مي تواند اثبات بدليت كند، مي توانيم بگوييم «لاحرج» دليل **قاعده ميسور** است.

پس اگر بتوانيم ازقاعده ميسور مسأله استبدال، ــ استبدال يعني بدليت ــ را استفاده كنيم؛ يعني بگوييم قاعده ميسور توسعه دارد و اگر جزئي منتفي و غير مقدور شد، بايد بقية الاجزاء را انجام دهيد؛ بايد بدل اين جزء را كه يک عملي كه عرفا مي تواند بدل اين باشد، آن را هم انجام دهيد. اگر قاعده ميسور دلالت بر اين معنا داشته باشد، مي توانيم بگوييم حديث عبدالاعلي و قاعده لاحرج دليل بر قاعده ميسور است. تا اينجا اشكال اول و جهت اولي كه در اين روايت مورد بحث بود را بيان كرديم و دو جواب از آن داديم.كه گفتيم اشكال اين است كه لاحرج فقط وجوب بر رجل را برمي دارد خوب قبول، اما امسح علي المراره را از كجا ما استفاده كنيم دو جواب داديم يكي جواب مرحوم شيخ انصاري، دوم مسأله اشاره به قاعده ميسور.

اشكال دوم

اشكال دوم روايت اين است كه بين مسح در سر و مسح در رِجل فرق وجود دارد؛ در مسح سر استيعاب لازم نيست، نه طولاً و نه عرضاً؛ «باء» در «**وامسحوا برؤسكم**» براي تبعيض است؛ يعني بايد بعضي از سر مسح شود؛ اما در مسح رجل، فقط استيعاب عرضي لازم نيست؛ اما استيعاب طولي لازم است. اشكال اين است كه كسي كه زمين مي خورد، در آن واحد هر پنج ناخنش كنده نمي‌شود، اگر يک ناخن و يا دو ناخن پايش كنده شده باشد، روي بقيه مي تواند مسح كند، در اين صورت نمي‌تواند مراره بگذارد. پس، چرا امام فرمود: «**امسح علي المراره**»

بعضي‌ها گفته‌اند: اين اشكال، اشكال درستي است؛ و به قرينه اين اشكال روايت را بر ناخن‌هاي دست حمل مي كنيم، چون دست بر خلاف رجل است؛ در دست هر انگشتي بتمامه و كماله بايد شسته شود؛ اگر يک ناخن انگشت هم كنده شده باشد، بايد روي آن مراره گذاشت و جبيره كرد. به عبارت ديگر، اشكال در صورتي وارد است كه «ظفر» روايت را ظفر رجل بگيريم؛ در حالي كه مقصود ظفر يد است. اينجا با اين مشكل مواجهه مي شويم كه «**اثرت فانقطع ظفري**»، اگر ظفر يد منظور باشد، چند اشكال وجود دارد؛ **اشكال اول** اين كه در يد مسأله مسح اصلاً مطرح نيست، بلكه مسأله غسل مطرح است؛ اين كه در روايت، امام مي‌فرمايد: «**امسح عليها**» و تمام تكيه روي «عليها» است، يعني در يک واجبي كه اصل لزوم مسحش مسلم است، اما حالا نمي تواند بر بشره مسح كند، بايد بر مراره مسح كند.

اگر مراد ظفر يد باشد، اشكال دومي هم وجود دارد؛ و آن اين است كه اگر كسي مريض شد و نمي‌تواند به صورتش آب بزند، اگر بگوييم **لاحرج** بر استبدال دلالت دارد، و در «**امسح عليه**» بگوييم «امسح» به جاي غَسل است و «عليه» به جاي علي البشره است؛ در مورد مريض نيز بگوييم كه بايد **امسح علي الوجه** باشد؛ بايد پارچه‌اي بگذارد و روي آن مسح كند. در حالي كه هيچ فقيهي چنين فتوايي نداده است.

لذا، ــ ببينيد در روايات بايد قرينه درست كرد تا مقصود امام(عليه السلام) فهميده شود ــ با اين دو قرينه، به اين نتيجه مي‌رسيم كه مراد از «ظفر» در اين روايت، ظفر رجل است، نه يد؛ پس، چرا امام «مراره» فرموده است؟ مي‌گوييم چه استبعادي دارد، شايد عبدالاعلي به شدت زمين خورده و تمام ناخن‌هايش كنده شده باشد. بايد روايت را حمل بر اين مورد كنيم تا اشكال دوم وارد نشود. راجع به تمام اين روايات، بياني وجود دارد كه آن بيان را بايد روز شنبه عرض كنيم و بعد ببينيم نتيجه‌اي كه از اين آيه و روايات مي‌گيريم، چيست كه آن را هم انشاءالله بيان كنيم. والسلام.